

برای دریافت محتوای دیجیتال نشریه کد زیر را اسکن کنید.



www.sorehname.blog.ir



رسانه‌های جورواجور بدخواه، اصرارشان این است که ثابت کنند ملت ایران از اعتقادات دینی روگردان شده، از احساسات انقلابی روگردان شده… یک دنباله‌هایی هم اینجا دارند که اینها هم میگویند؛ در فضای مجازی میگویند، در حرفه‌های گوناگون میگویند که «مردم از دین روگردان شده‌اند»… اما شب قدر شد، ناگهان شما می‌بینید جلسات امسال از پارسال پُرشوتر است؛ تَضَرع و گریه و ابتهال و حضور جوانها و اشک جوانها در این جلسات از پارسال بیشتر است؛ [راه‌پیمایی] روز قدس میشود، جمعیت از پارسال فشرده‌تر است؛ [راه‌پیمایی] بیست‌ودوم بهمین میشود، جمعیت دو برابر پارسال است. یعنی خلاف آنچه او میگوید وجود دارد، اما او وسوسه‌ی خودش را میکند. من گفتم «من شَرُّ الوَسْوَاسِ الخَنَاسِ \* الذی یُوسِوسُ فی صُورِ النَّاسِ \* مِنْ الجَنَّةِ والنَّاسِ»«ناس» همینها هستند که دائم در حال وسوسه‌اند… ۱۴۰۲/۰۱/۲۹ مقام معظم رهبری

#### سوره ناس از منظر علامه

**در این سوره رسول گرامی خود را دستوری دهد به اینکه از شر وسواس خناس، به خدا پناه ببرد، و به طوری که از روایات وارده در شان نزول آن استفاده می شود این سوره در مدینه نازل شده، بلکه از آن روایات برمی آید که این سوره و سوره قبلیش هر دو با هم نازل شده اند.**

ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص: ۶۸۶

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا بیشتر از صد اسم و وصف در قرآن دارد.
مرحبا به سوره ای که عصارهٔ همهٔ آن اسماء متبرکه را در خود دارد ! - استاد کاظم رجبعلی

## رابطه جامعه و شر وسواس خناس

**وسواس(وسوس):**

هو جریان صوت حَقّی یحدث فی النفس من دون أن یکون علی حقیقَه، سواء کان من شیطان إنسٍ أو جنٍّ أو من خطرَه باطنیَه.

جریانی در درون انسان است که گویی صوتی مخفی است. این جریان که مخفی و کاذب است به دلیل زوال و فقدان علم و یقینی بر فرد عارض می شود و او را دچار خطراتی می کند که باعث تزلزل در او می شود



(راوی:دکتر محسن نوری)

معلم گفته بود امتحان دار ید. ناظم آمد سر صف وگفت:برخلاف همیشه خارج از ساعت آموزشی برگزار میشه. فردا زنگ سوم که تمام شد آمادهٔ امتحان باشید.آمدیم داخل حیاط.گفتند:چند دقیقه ی دیگه امتحان شروع می شه.صدای اذان از مسجدمحل بلندشد.احمدآهسته حرکت کردورفت به سمت نماز خانه.دنبالش رفتم وگفتم:احمد برگرد.این آقا معلم خیلی به نظم حساسه،اگه دیر بیای ازت امتحان نمی گیره و...

می دانستم نماز احمد طولانی است.احمد مقید بودکه ذکر تسبیحات را هم با دقت ادا کند.

هرچه می گفتم بی فایده بود.احمد به نماز خانه رفت ومشغول نماز شد.همان موقع همه مارا به صف کردند.وارد کلاس شدیم.ناظم گفت:ساکت باشید تا معلم سوال ها رو بپاره.

مرتب از کلاس سرک می کشیدم وداخل حیاط ونماز خانه رانگاه می کردم.خیلی ناراحت احمد بودم.حیف بود پسر به این خوبی از امتحان محروم بشه.بیست دقیقه همین طور توی کلاس نشسته بودیم.نه از معلم خبری بودونه از ناظم ونه از احمد!همه داشتند توی کلاس پچ پچ می کردند.که یکدفعه در ب کلاس باز شد.معلم بارگه های امتحانی وارد شد.همه بلند شدند باعصابنیت گفت از دست این دستگاه تکثیر اگلی وقت ما رونلف کردتای این برگه ها آماده بشه!بعدی یکی از بچه ها را صدا زدوگفت:پاشو برگه ها رو پخش کن.هنوز حرف معلم تمام نشده بودکه در ب کلاس به صدا در آمد.در باز شد واحمد در چارچوب در نمایان شد.معلم ما اخلاقی داشت که کسی روبعداز خودش توی کلاس راه نمی داد.من هم باناراحتی منتظر عکس العمل معلم بودم.آقا معلم درحالی که حواسش به کلاس بودگفت:نیری برو بشین سر جات!احمد سر جایش نشست ومشغول پاسخ به سوالات امتحان شد.من هم با تعجب به او نگاه می کردم.

احمد مثل ما مشغول پاسخ شد.فرق من با او در این بودکه احمد نماز اول وقت را خوانده بودومن...

خیلی روی این کار احمد فکر کردم.این اتفاق چیری نبود جز نتیجهٔ عمل خالصانهٔ احمد

#### روایت

إمام صادق (علیه السلام): چون این آیه: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاذْتَعَفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ (آل عمران/ ۱۳۵) نازل شد، ابلیس از کوهی در که به نام نور بالا رفت و و با فریادی بلند همه عفریتهایش را دور خود جمع کرد.گفتند: «ای سرور ما برای چه ما را دعوت کردی؟»گفت: «این آیه نازل شده است، کیست رویارویی با آن بپردازد؟» یک عفرتی برخاست وگفت: «من با چنین و چنان».گفت: «تو برای آن نیستی»، دیگری برخاست و مانند آن را گفت، و همان را شنید، وسواس خناس گفت: «این کار من است»،گفت: «با چه؟»گفت: «به آن ها نوید دهم و به آرزو اندازم تا گناه کنند و چون مرتکب گناه شدند استغفار را از یادشان ببرم»،گفت: «تو برای این کار مناسب هستی» و تا قیامت او را بر آن گماشت.

(بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۷/ الأمالی للصدوق، ص ۴۶۵

#### تفسیر این آیه

صدای اذان از گلدسته ها مسجد بلند می شد. همین ده دقیقه پیش داشت به سخنران یکی از علما که در مورد نماز اول وقت و فواید آن بود گوش می داد. از جایش بلند شد و رفت تا وضو بگیرد که ناگهان نگاهش به یکی از فیلم های که همیشه تلویزیون نشان میداد و هیچگاه اندک توجهی هم به او نمی کرد افتاد. جوری خیره اش شده بود که انگار این برنامه، جذاب ترین برنامه تلویزیون است. چشم که برهم زد صدای پیشخوانی اذان مسجد بلند شد و نمازش قضا شده بود... چند روزی میشد که هیچ کار خوبی نکرده بود و خیرش به هیچ چیز و هیچ کس نرسیده و بدتر از آن که نماز هایش معمولا قضا می شد مادرش به خاطر این رفتار های ناگوارش از او شاکی بود. خودش هم همینطور! عمرش داشت تلف می شد! با تمام وجود می دانست که نباید نمازش حتی یک دقیقه دیر بشود ولی... انگار دست خودش نبود صدایی در گوشش دائمی می خواند حالا نه بگذار بعداً مدتی میگذشت که چند دوست جدید پیدا کرده بود که اهل قید و بند و امثالش نبودند. هر حرفی را می زدند. با هر کسی ارتباط می گرفتند و هر کاری می کردند. انگار داشت شبیه آنها می شد. داشت با آن ها انس می گرفت. دیگر به جایی رسیده بود در کارهایی که خیر و صلاح شخصی داشتند تأخیر می انداخت و بسیاری را نیز پشت گوش! به آنانی که قبلا ابراز محبت داشت، اکنون بی رغبت شده بود و برای چیز های جدیدی قدرت قائل بود که جز ذلت، چیز دیگری نداشتند... راهش ترک آنان بود؛ همان جن و انس هایی که مانعی بر صدر او شده بودند. باید استعاده می کرد. استعاده به آنکه همگان را پرورش می دهد تا به کمالشان برسند! به آنکه بر همه چیز مسلط است! به آنکه حقیقتاً دوستش دارد! ...من شر الوسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور الناس، من الجنة و الناس نویسنده: میثم امامی

خداوند هستند! ... استاد چیت چیان

## رابطه جامعه و مفهوم ربّ

<b>ربّ(رب)؛ سوق شیء</b> <p>الى الجهة الكمال و رفع</p> <p>النقائص</p>	<b>ناس(انس)؛</b> <p>هو القرب مع الظهور بعنوان الاستیناس، فی مقابل النفور و الوحشَه و بعد.</p>
رفع نواقص و سوق	انس یعنی نزدیک شدن به چیزی یا کسی که این نزدیکی با آشکاری و انس گرفتن همراه است به جای آنکه از آن چیز پنهان شده و از آن دوری شود. ناس از اناس گرفته می شود که به حیثیت اجتماعی انسان اشاره دارد.

- مردم باید بدانند تدبیر آنها به دست صاحب اختیاری مدبّر است و مدیر و مدبّر و سیاست گذار مردم است که عهده دار هدایت آنهاست.
- کمال حقیقی مردم در صورت پذیرش ربوبیت ربّ الناس تحقق می یابد
- یکی از راه های خدانشناسی و خداپرستی قائل شدن به خدایی است که همیشه و در هر حال، همه کاره مردم بوده و هست.
- انسان، با بررسی آن مواردی که با آنان انس دارد می تواند باور خود به خدایی که ربّ باشد را بفهمد.
- انسان یا جامعه ای که به ربّ الناس استعاده جوید، تلاش می کند که از تمام موقعیت ها چه آسان و یا دشوار به بهترین حالت بهره برداری کند. چرا که میداند هر چیزی که در زندگی با آن مواجهه می شود، از طرف ربّ الناس برای رسیدن به کمالش است.

#### # نکات ناب

زنگ ساعت به صدا در آمد و از خواب بیدار شد. نیمی از وجود خوشحال و سرخوش و نیم دیگرش خسته و کلافه. این دفعه زور سرخوشی میچربید و کسالت را کنار میزند. تماشای نور خورشید رغبتش را افزایش میداد. آمادهٔ حرکت و راهی مسیر جدیدی که به آن مواجه شده بود، میشد. به مقطع جدیدی از زندگی قدم میگذاشت؛ اما نگران بود. حس عجیبی بود، همزمان هیجان زده و عین حال نگران و هراسان از نتیجه حرکت. وارد دبیرستان شد و اطراف را رصد کرد. فضای جدید، محیط نو و تازه و آینده و عاقبتی تار و غیر واضح به همراه کور سوی امیدی که عاقبت نا واضح و نا مشخص را نورانی جلوه میداد.

اما خودش هم می دانست که نورش حقیقی نیست... با شغلی جالب و مهیج به تازگی آشنا و برای آینده ام، خیالاتی عمیق را تصور میکردم. هفته اول گذشت، همه معلمان خود و درسشان را معرفی کرده بودند و هر کدامشان به رشته و گرایش خود فخر می‌فروشیدند. ما نیز سر به موافقت تکان می‌دادیم و یا سکوت کرده و خودمان را سرگرم کاری میکردیم تا زنگ، پایان کلاس را اعلام کند. زمان می‌گذشت و دغدغه های مهمی توسط

محیط پیرامونمان در زندگی برایمان ایجاد میشد، یا حداقل پر اهمیت جلوه داده میشد. اما گویا هیچکس حقیقتا آنرا نمی پسندید، ولی با جمله های «چاره ای دیگر نیست» و «مسیر خوشبختی، سختی هایی هم داره» و یا «تو میخوای رشد کنی یا نکنی!؟» و امثال اینها خودمان را دلگرم میکردیم. ناهمواری ها و قله هایی که برایمان ترسیم کرده بودند که به قولشان هر کدام مسیر رشد و کمالمان باشد، سپری میشدند. ۳ سال است که اکنون گذشته است و ما به آخرین و دشوارترین قله نزدیک و نزدیک تر میشویم، گاهی از ساعات رعشه و لرزه به بدنمان غلبه میکند و گاهی بهترین آینده ممکن که کمال مطلق برایمان تلقی میشد، چشم هایمان را نوازش میداد و به کار هایمان لذت و انرژی می‌بخشید. بالاخره روز موعود فرا رسید و این قله هم عبورش حاصل شد و زمان مثل همیشه گذر کرد. ولی نمیدانم چرا هیچ تغییر در وجودم به شخصه احساس نمی‌کردم. آیا این حس من بود یا همه چنین بودند؟؟ احساس میکردم اینهمه فشاری که بر روح و جسمم آمده بود نه که بگویم هیچ شده بود؛ اما هدر رفتنشان موضوعی بود که در ذهنم خودنمایی میکرد. گویا که بیشتر تلاش هایم مرده باشند! و نمی دانم چرا! و احساس از دست رفتگی وجودم را به کل در برگرفته بود. از آن به بعد شب هایم روز میشد اما دیگر خورشید برایم معنایی نداشت و مجددا تاریکی آسمان را برایم پر میکرد. روز ها و ماه ها میگذشت. مجدد ساعت به صدا در آمد. از دیشب خوابم نبرده بود. ساعت را خاموش کردم. لباس های جدیدم را به تن کردم و وارد محیطی متفاوت شدم. با جوانانی در یک مکان جمع گشته بودیم. و هرکس هدف ها و اشتیاق های مختلف خود را پر نور میدید. بعضی ها بسیار قیراق و شاداب و بسیاری خسته و زنگرفته. اینچنین بود که وارد محوطه محصورى از جامعه شدیم که احساسات جدیدی را برایمان به همراه داشت. اسمش دانشگاه بود! در کلاس ها می‌نشستیم و همه برای هم غریبه بودیم و هیچکس دیگری را نمی‌شناخت. اما در ذهن های تاملان اشتراکی وجود داشت و آن، دستیابی به کمال بود، گروهی کمال را در رسیدن به شغلی شریف، و گروهی دیگر کسب کردن مدرک و افرادی نیز در درآمد زایی و... می دیدند. عجیب ترینشان آنان بودند که می خواستند برای خود زندگی بر زرق و برقی را فراهم کنند و سپس در دوران بازنشستگی خود، به آرامش های خیالی خود برسند و استراحت کنند تا بالاخره زندگیشان به پایان برسد. آخر این چه مقصد و کمال و رشدی است که در ذهن هایشان مصور شده است! تمام شدن؟! پوچ شدن زحمت ها؟!شب بود و تعطیلات. به روستایمان رفته بودیم و در تاریکی شب به آسمان پر ستاره خیره شده بودم. آسمانی که انتها برایش معنا نداشت، و گویا بی نهایت باشد. اما چطور توانسته به این کمال برسد؟ یا بهتر است بپرسم که چه کسی مسیر رسیدن به کمال کنونی اش را هموار و تدبیر کرده؟

ما هر چه در زندگی جلو تر می رفتیم با موضوعاتی آشنا میشدیم، هر کدامشان ادعای کامل بودن، میکردند و خطاب به ما می‌گفتند: اگر میخواید با وجه کمال ما ملاقات کنید که شاید بتوانید مثل ما شوید، چنین کاری را انجام دهید. هر کس خود را کامل و رشید می‌دانست و مسیر دلخواه خود را معرفی میکرد؛ در صورتی که واقعاً اینطور نبود! اما نمیدانم چرا هرچه پیش می رفتیم، کمالی را نزدشان نمی‌دیدیم؟! گویا که در تاریکی شب، درون جنگلی پر دار و درختی گم شده ایم و به هر طرف که صدایی توجهمان را به خود جلب میکند، به سمتش قدم بر میداریم ولی به هیچ چیز نمی‌رسیم جز آنکه بیشتر گم میشویم! این چرخه هرز بالاخره کی به پایان میرسد؟ و با چه کار میشود به آن خاتمه از القای ناس و مردمان بی تأثیر بمانیم و بالاخره به سمت جایگاهی حقیقی قدم برداریم و خود را از فلاکت و نابودی همیشگی نجات دهیم و به بی نهایت متصل شویم؟ راهش ساده است، حداقل در کلام. «قل اعوذ برب الناس. مردم پرورش دهنده و پروردگار تو نیستند! رب الناس ، پروردگار توست!» تنها او در عالم است که کمال هر چیز را مقرر کرده و به آن احاطه دارد و میتواند در رساندنن به بهترین جایگاه راهنمایی و همراهی ات کند، پس سکان کشتی را به سکان دار عالم بسپار تا او، که تنها مدبر و هدایتگر مستقل عالم است، تو را نیز در خیر ترین و کامل ترین و برترین نقطهٔ ظرف وجودت برساند. نویسنده: محمد طاها خلیلی

## رابطه جامعه و مفهوم مَلِک

<b>ملک:</b>
هو التسلُّط علی شیء بحیث یكون اختیاره بیده.
از ریشه ملک به معنای تسلط همه جانبه بر چیزی است.(پس مالک حقیقی هر چیزی بر همه ابعاد وجودی آن تسلُّط دارد.)

#### داستان

